

## خمین و کمره در سفرنامه‌ها

دکتر مرتضی فرهادی

پیش از جدا شدن خمین از شهرستان محلات و قبل از آن، یعنی ۵۶ سال پیش (۱۳۲۵ ه.ش.)، شهر خمین و روستاهای آن، بخش کمره را تشکیل می‌دادند [سعیدیان، عبدالحسین، دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، ۷۱].

هم‌اکنون کمره (شهرستان خمین) یکی از شهرستان‌های استان مرکزی می‌باشد و تا ۲۴ سال قبل (۱۳۵۷)، جزو شهرهای استان تهران محسوب می‌شد [محتاط، محمدرضا، سیمای اراک، ۵۵۳]. «شهرستان خمین از شمال به محلات<sup>(۱)</sup>، از شمال غربی به اراک، از مشرق به بخش مرکزی از شهرستان محلات و از جنوب به بخش مرکزی از شهرستان گلپایگان و از مغرب به بخش جاپلق از شهرستان الیگودرز محدود است» [اصلاح‌عربانی، ابراهیم، راهنمای شهرستان‌های ایران، ۷۶]. «خمین در ۵۰/۳ طول و ۳۳/۳۸ عرض جغرافیایی در ۶۰ کیلومتری جنوب غربی محلات واقع شده ... نزدیک‌ترین شهر به آن، گلپایگان است که در فاصله ۴۱ کیلومتری آن واقع و فاصله آن تا تهران ۳۷۳ کیلومتر می‌باشد... ارتفاع آن از سطح دریا ۱۸۰۰ متر است» [اصلاح‌عربانی، ابراهیم، راهنمای شهرستان‌های ایران، ۷۶].

جمعیت شهر خمین در سال ۱۳۲۸، هفت هزار و بیست و هشت نفر [دایره جغرافیایی ارتش، فرهنگ جغرافیایی ایران، ۸۲] و در سرشماری ۱۳۳۵، هشت هزار و سیصد و نود و هفت [وزارت کشور، مشروح

---

۱ - شمال شرقی صحیح‌تر به نظر می‌رسد. فرهنگ جغرافیایی ایران نیز موقعیت خمین را در ۶۰ کیلومتری جنوب باختری محلات ذکر کرده است.

آمار به دست آمده از سرشماری عمومی کشور...، ج ۷، ۱] و در سرشماری‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ به ترتیب ده هزار و پانصد و هشتاد و هفت و شانزده هزار و بیست و هشت نفر بوده است [سازمان برنامه و بودجه، سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵، «د» و «ض»].

جمعیت شهرستان در سال ۱۳۱۰، ۳۱۳۸۰ نفر [اداره فلاحت و صناعت، احصائیه محصولات فلاحتی ایران در سال ۱۳۱۰، ۱۱۸] و در سرشماری عمومی ۱۳۴۵، ۶۲۸۹۲ نفر و در سرشماری ۱۳۵۵، ۷۶۷۹۴ نفر بوده است [سازمان برنامه و بودجه، سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵، شانزده].

جمعیت خمین در آخرین سرشماری عمومی (۱۳۷۵)، ۵۵۷۹۰ تن و جمعیت شهرستان ۱۱۸۴۲۴ تن بوده است.<sup>(۱)</sup>

### خمین و کمره در سفرنامه‌ها

سفرنامه‌ها با تمام نقایص قطعی و واقعی، یکی از منابع جغرافیایی و تاریخی و مردم‌شناسی هستند. اگرچه در مورد ناحیه خمین و کمره، به سبب کنار بودن از مسیر شاهراه‌های بزرگ، سفرنامه‌های زیادی در دست نیست اما همه سفرنامه‌نویسانی که از این قسمت ایران عبور کرده‌اند، مطالب و اطلاعات ذی‌قیمتی به یادگار گذاشته‌اند. جالب این‌که یکی از این سفرنامه‌نویس‌ها نیز شخص ناصرالدین‌شاه است که با دیدی ملوکانه! به منطقه و رعایا نگاه کرده است. قدیمی‌ترین این سفرنامه‌ها که شرح نسبتاً مبسوطی دربارهٔ منطقه دارد مربوط به حدود یک و نیم قرن پیش است.

اولین اطلاعات دقیقی که این سفرنامه‌ها به دست می‌دهند خط سیر، جاده‌های اصلی و فرعی و فاصلهٔ منازل آن روز منطقه است؛ راه‌هایی که عمدتاً اصفهان را از طریق خوانسار، گلپایگان و خمین به همدان متصل می‌کرده‌اند.

بعلاوه، این سفرنامه‌ها حاوی مطالبی دربارهٔ روحیهٔ مردم منطقه در برابر مأمورین حکومتی و همچنین در برابر یایگان و اشرار مسلح، رفتار مالکین و رعایا، آثار و حجاری‌های تاریخی، پوشش گیاهی و زیبایی‌های طبیعی، جانوران و شکارهای منطقه، وضعیت دفاعی قلعه‌ها و شکل و شمایل روستاها و

۱- دربارهٔ کمره (شهرستان خمین) و مسائل مختلف آن، به منابعی که در پایان مقاله آمده است رجوع کنید.

پوشاک اهالی، اقلیت‌های مذهبی، وضع اقتصادی روستاها، کشت‌ها و قنات و ... می‌باشد.

تا آنجا که اطلاع داریم راه‌های فرعی که همدان و سلطان‌آباد (اراک) را از طریق خمین و گلپایگان و خوانسار به اصفهان متصل می‌ساخته‌اند خط سیر عده‌ای از این سیاحان و مأمورین بوده است. به همین علت هم احتمال دارد مطالبی درباره این نواحی نوشته باشند.



آلفونس گابریل در کتاب «تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران» می‌نویسد:

«ژ. اوتر» در موقعی که نادرشاه به سمت هند حرکت کرده بود یعنی در سال ۱۷۳۸ از طرف دولت فرانسه مأمور شد در آن شهر باشکوه سابق (منظور اصفهان است) از نو امکان برقراری تجارت را مورد مطالعه قرار دهد ...

راه بازگشت «اوتر» بیشتر در سمت شرق واقع بود؛ خط سیر او هم مانند «هجز» تا دهکده «کوکا» که اوتر آن را «گوگا»<sup>(۱)</sup> می‌نامد در شرق گلپایگان واقع بود و احتمال دارد در جهت خمین و سلطان‌آباد (اراک) ادامه یافته باشد و به کنگاور از طریق دیزآباد و جمیل‌آباد واصل می‌شده است. قسمتی از این راه با خط سیر «دلاواله» منطبق بوده. در این قسمت از راه «اوتر» اهالی را از سایر جاهای ایران هم مفلوک‌تر و بی‌چیزتر به‌جا آورد. قسمت اعظم ساکنان آنجا آبادی‌ها را رها کرده و به کوه‌های لرستان عقب‌نشینی کرده بودند ... [گابریل، آلفونس، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ۱۶۹]

وی همچنین درباره خط سیر «اولیویه» می‌نویسد: «ده سال بعد از «بوشان»، ژ. آ. اولیویه» به ایران آمد. او هم مانند هموطن خود «اوتر» که تقریباً ۶۰ سال پیش از طرف حکومت فرانسه مأمور شده به مشرق زمین مسافرت و گزارشی در آن باب تهیه نماید به ایران رو آورد و به همراهی «بروژیر» که در هنگام بازگشت فوت کرد پس از مشاهده حجاری‌های بیستون از راه کرمانشاه و همدان و تهران که از چند سال قبل پایتخت شده بود به مقر صفویه رهسپار گردید و از طریق خمین و هزار مراجعت کرد. شرح مختصری که «اولیویه» از راه همدان تا تهران داده اولین اطلاع مطمئن می‌باشد که از قلم یک نفر مغرب‌زمینی تراوش کرده بود.» [گابریل، آلفونس، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ۱۷۱ - ۱۷۰]

در نقشه خط سیر «مالکام» در ایران که در همین کتاب آمده است در سال‌های ۱۸۱۱ - ۱۸۰۰ راه

۱ - قاعدتاً باید «گوگد»، روستایی در شرق گلپایگان باشد.

همدان از طریق عمارت و گلپایگان به اصفهان مشخص شده است [گابریل، آلفونس، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ۱۹۰].



نخستین شرح نسبتاً مبسوط درباره خمین و نواحی اطراف آن را در سفرنامه «اوژن فلاندن»<sup>(۱)</sup> می‌یابیم. فلاندن در شرح مسافرتش در حدود یک و نیم قرن پیش از اصفهان به همدان می‌نویسد: «روز چهارم به ناحیه‌ای به مراتب بهتر و خوب‌تر رسیدیم. پس از عبور از دو دهستان جوجیه»<sup>(۲)</sup> و تیکه به کوخه»<sup>(۳)</sup> رسیدیم. این دهستان بر اراضی زیاد مسلط است. دورش باغاتی زیاد و با جریان‌های دائمی آب احاطه کرده و به یک ساعت راه از شهر کوچک گلپایگان و به پای کوهی بلند»<sup>(۴)</sup> که در پشت آن، کوه‌های پربرف لرستان است قرار گرفته. کدخدای کوخه ما را به خانه سایه‌دار»<sup>(۵)</sup> برد.» [فلاندن، اوژن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ۱۷۴]

«این ناحیه از بهترین محلات است و آب فراوان دارد و چمنزارهایش به حد وفور و چهارپایان بویژه مادیان و کره‌اسب در آن به چرا مشغولند. این محل حاصلخیز و پرجمعیت است. از برابر چهارده دهستان»<sup>(۶)</sup> [ده، روستا] گذشتیم. در دسر داشت که اسم یکایک را یادداشت نمایم ... تا این محل از غلامان امتنان و اطمینان داشتیم اما در کوخه [گوگه] دانستیم می‌توانند با همین عنوان غلامی شاه و مهمان‌دار خطری برای ما ایجاد کنند که هیچ حدسش را نمی‌توان زد. این خطر در «کومی»<sup>(۷)</sup> ظاهر گشت و صدا کرد. سواران شاه با مردم دهات خوب رفتار نمی‌کردند و اغلب کار به بی‌ادبی می‌رسید. در اثر داشتن فرمان می‌خواستند به جبر، اهالی را وادار به پذیرایی فرنگیان که مهمان شایند بنمایند، از این سبب با رؤسای

۱- «اوژن فلاندن» دانشمند و جهانگرد فرانسوی در زمان محمدشاه قاجار (سال‌های ۱۲۲۱-۱۲۱۹ خورشیدی) به اتفاق هموطن هنرمند خود به نام «پاسکال گست» به ایران آمده و آثار تخت‌جمشید و نقش رستم را مانند بسیاری آثار تاریخی دیگر ایران دیده و بررسی کرده است.

۲- این سه آبادی قاعدتاً بایستی شورجه، تیکن و گوگرد از روستاهای گلپایگان باشند.

۳- گرچه اشتباه در ثبت و ضبط نام جای‌ها یکی از اشکالات معمولی در سفرنامه‌هایی است که خارجی‌ان درباره ایران نوشته‌اند، اما بویژه این اشکال در سفرنامه اوژن فلاندن و سفرنامه چریکف که در صفحات آینده به آن خواهیم رسید، بسیار به چشم می‌خورد.

۴- منظور کوه «الوند» گلپایگان در حد فاصل شهرستان خمین و گلپایگان است.

۵- احتمالاً منظور خانه پر دار و درخت است.

۶- منظور از دهستان در این ترجمه «روستا» است، نه دهستان به معنای اصطلاحی آن.

۷- منظور خمین است.

بیچاره با افاده و جابرانه رفتار می‌کردند.

در وقتی که به "کومی" رسیدیم رسول‌بیک از مردی خواهش کرد راه کاروانسرا را به او نشان دهد تا اینکه در این محل کمی استراحت کنیم. در اثر اینکه به خود در دسر ندهد یا در نتیجه حرف زدن رسول‌بیک با تحقیر به او می‌انسان مشاجره‌ای پدید شد و کلمات زشت و فحش، رد و بدل گردید. غلام که نمی‌توانست ببیند در مقابلش کسی ایستادگی می‌نماید ریش دهاتی بیچاره را گرفته با حالی که اسبش را به تاخت می‌برد با خود همراه برد. در اثر این واقعه فریادهای مرد بلند شد و اهالی را به کمک خود طلبید.

در یک آن واحد همگی اهل ده جمع شدند. غلام دوم که چنین دید به کمک همکارش رفت. در اول بیانات با فحش آغاز گردید و کم‌کم ضربات شلاق هم به میان آمد. دور دو غلام ما را جمعیت حلقه گرفت و زد و خورد شدیدی پدید آمد که غلام جوان تفنگش را به دست گرفته می‌خواست به بدبختی نشانه رود که خود را به درون معرکه انداخته عده‌ای را با حرف تسکین داده و دیگران را با خوش‌رویی و مسالمت به دور بردم. به سواران هم دستور دادم دست بردارند و تفنگ‌ها را از دستشان گرفتیم. به زودی قال خوابیده شد.

وقتی سکنه دیدند من از غلام‌ها طرفداری نمی‌کنم ساکت شدند. بعلاوه ترسیدند مبادا سر و صدایی بلند شود و بگویند سر از فرمان شاهی پیچیده و به عواقب وخیمی گرفتار آیند.

... این شب را در «للیان»<sup>(۱)</sup> دهستانی ارمنی‌نشین خوابیدیم. روز ششم وضعیت زمین تغییر یافت. به دهستانی رسیدیم که تنها چند زن و پیرمرد داشت. به ما اظهار داشتند کلیه شوهران و برادرانشان را شاه به خدمت سربازی برده است.

در راه چندین خرابه باستان و قبرستان دیدیم که سنگ‌های زیبا و متحجر با عبارات کوفی خیلی نفیس می‌داشت<sup>(۲)</sup>. اقوال متعدد در باب پیدایش این محل گفته می‌شود از جمله یادبود دهستانی بزرگ

---

۱ - «للیان» در ۱۵ کیلومتری غرب خمین واقع شده و آبادترین روستای دهستان دالایی است. لیلیان سابقاً کانون روستاهای ارمنی‌نشین کمره بوده و طبق سرشماری کلیسای ارامنه اراک در سال ۱۳۱۸ (۱۹۳۹)، ۹۱۱ نفر و در سرشماری سال ۱۳۲۸ اداره جغرافیایی ارتش، ۱۶۷۴ نفر جمعیت داشته است. لیلیان دارای هفت رشته قنات و ۷۲۴ هکتار زمین زیر کشت (بیشترین سطح زیر کشت در دهستان دالایی طبق آمارگیری جهاد) می‌باشد و در گذشته دارای دو آسیاب آبی بوده است. (فرهادی، مرتضی، نامه کمره، جلد ۱، ص ۲۸۳ - ۲۸۹؛ نقل به اختصار. دست‌نوشته)

۲ - قطعاتی از این سنگ‌ها را نگارنده در روستای رباط‌مراد اسلگ علیا نزدیک روستای خُرم‌آباد دیده است و هم‌اکنون چند قطعه از این سنگ‌ها را که در ایوان مسجد کوچک و قدیمی آبادی بود کهنه‌اند و در بنای مسجد تازه ده کار گذاشته‌اند.

که خرم‌شاه تأسیس کرده است. اکنون نامش به قریه‌ای کوچک که به نزدیکی همین خرابه هاست و خرم‌آباد نامیده می‌شود باقی مانده.

شب در باغی به اسم عمارت<sup>(۱)</sup> چادر زدیم ... از عمارت به خادمگاه که از آن مستقیماً جاده‌ای از تبریز به اصفهان می‌رود و از ساوه می‌گذرد رسیدیم. «فلاندن، اوژن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ۱۷۴ [ فلاندن در بازگشت از کرمانشاه از طریق کنگاور، نهاوند و بروجرد باز از همان راه عمارت به گلپایگان و خوانسار و از آنجا به اصفهان باز می‌گردد بدون آنکه این بار نامی از خمین یا به قول کتاب «کومی» برده باشد :

«پس از ده ساعت به دشت مزارخاتون وارد شده نزدیک دهی به این اسم چادر زدیم. فردا پس از اینکه تنگه‌هایی چند را گذشتیم به بالای دشت وسیع قدمگاه که پیش از ورود به همدان از آن گذشتیم رسیدیم. این دفعه به پای کوه‌هایی که به سمت جنوب است آمده‌ایم. از دهکده‌های بسیاری گذشته در عمارت که دو ماه پیش تر بدان توقف کردیم استراحت کردیم.

... در عمارت رفتیم موسیو گست مریض شد ... روز بیست و هفتم مسافت خیلی کمی را پیموده روز بیست و هشتم حالش کمی بهبودی یافت ولیکن برای اینکه بدتر نشود بیش از دو ساعت به پیش نرفته در دهکده ارمنی‌نشین للیان که در سفر پیش شب را در آن بسر بردیم متوقف شدیم. هنوز پیاده نشده عده‌ای را از دور دیدیم پیش می‌آیند. در جلوی آنها یک نفر اروپایی به نظر می‌رسید. با چادری سبزرنگ سرش را پوشانیده تا از آفتاب مصون باشد ... این شخص "موسیو لوبارون بود" بود که در موقع عزیمت ما با سرهنگ دوهمل در اصفهان ماند.

... موسیو بُود هم مانند ما در للیان بماند ... چند بلدرچین کشته گوشت آنها را لای پلو قرار دادیم ... فردا صبح دست همدیگر را فشرده خداحافظی گفتیم. موسیو بُود به سمت همدان و ما به طرف اصفهان رفتیم. موسیو گست حالش بد و تبش شدید گشت. راهی را که باید پیمود، بدبختانه طویل و پرمشقت است. از کوهی بلند گذشتیم که به سربالایی اش حال مریض سخت‌تر شد. سپس به پای کوهی در "کوغه"<sup>(۲)</sup> رسیدیم و کمی ایستادیم.

۱- «عمار» نام روستای زیبا و پرآبی است از دهستان «قره‌کهریز» شهرستان اراک.

۲- «کوغه» در این متن همان «گوگد» است. گوگد را به گویش محلی «غوغه» و «گوغه» نیز می‌گویند.

اما در این وقت تنها پای کوه را می دیدیم. هیچ چیز دیگری نشان نمی داد. مع هذا به نظر من بسیار قشنگ آمد. سنگ های عظیم بر روی گودال های تاریک آویزان و تخته های مرمر سیاه با خطوط زرد و نقشه های مختلف روشن و تاریک در هر قدم و به هر پیچ جاده نمایان می شدند. پنج ساعت پرمشقت از جاده این کوه گذشتیم. سپس از روی پلی که بر روی رودخانه عظیم است و این رود به سمت شمال می رود عبور کردیم. از طرف دیگر رود، شهر کوچک گلپایگان است. شب را در آنجا ماندیم.» [فلاندن، اوژن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ۳ - ۲۲۲]



سومین سفرنامه نویسی که از کمره عبور کرده و توضیحات نسبتاً مبسوطی درباره این منطقه دارد چریکف روسی است که نماینده دولت روسیه در کمیسیون تعیین حدود ایران و عثمانی و نظامی بوده است و راه های منطقه را بیشتر از نظر نظامی و سوق الجیشی توضیح داده است.

وی در سال ۱۸۵۰ م. (۱۵۳ سال قبل) به ایران مسافرت کرده و در سفرش به اصفهان چه به هنگام رفتن به اصفهان و چه در برگشت، از کمره گذشته و شرح مبسوط و دقیقی از دیده ها و شنیده های خود را گزارش کرده است.

چریکف از بروجرد به اصفهان، از عمارت، لیلان و خمین گذشته و در برگشت از راه ورچه به سلطان آباد (اراک) رسیده است.

او در فصل «از بروجرد به گلپایگان» می نویسد:

«از راه سارین چه و حصار و عمارات<sup>(۱)</sup> [هفته و عمارت] و دهات خرم آباد<sup>(۲)</sup> [Xormābād] و خمین از بروجرد به گلپایگان می رود...» [چریکف، سیاحتنامه موسیو چریکف، ۵۴].

«و از ده خرم آباد الی خمین پنج فرسخ ملاحظه شده است. این مسافت را ما در هفت ساعت و پانزده دقیقه طی کردیم و دو ساعت بعد از آن به رباط آمدیم. هنگامی که داخل ده شدیم، سر راه، سمت چپ،

۱- «دهی است از دهستان قره کهریز، بخش سرپند، شهرستان اراک، دارای ۴۵۶ تن سکنه، آب آن از چشمه و رودخانه محلی "زه آب" تأمین می شود و محصول آن، غلات، بن شن، چغندر قند، انگور و سایر میوه هاست.» (فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۲ و لغت نامه دهخدا، شماره ۱۳۲، ص ۳۰۴)

۲- «دهی است جزء دهستان قره کهریز بخش سرپند شهرستان اراک. واقع در ۴۳ هزار گزی [۴۳ کیلومتری] خاور آستانه، سر راه فرعی خمین به شاه زند، کوهستانی، سردسیر، آب از قنات و رودخانه محلی، محصول: غلات و بن شن و پنبه و چغندر قند و انگور. شغل اهالی زراعت و گله داری و قالیچه بافی.» (فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۲ و لغت نامه دهخدا، شماره ۱۳۱، ص ۴۷۲)

قبرستانی که سنگ‌های آن از آثار قدیمه است، ملاحظه نمودیم. طول یکی از آن سنگ‌ها دو ارشین و نیم بود و به خط کوفی نوشته شده بود. ولی فقط تاریخ آن را تشخیص دادیم که از سنه ششصد و هجده هجری بود که مطابق است با هزار و دویست و چهل عیسوی. از زمانی که طایفه سلسله سلجوقشاه سلطنت می‌کردند سنگ دیگر مانند تابوتی بود که روی او نوشته و منقش و حجاری شده بود. ولی از وضع او چنان معلوم می‌شد که آن سنگ از ایام قدیم نیست. طرح جدیدی داشت. در این قبرستان سنگ‌های دیگر نیز بود که مانند سنگ‌های قبرستان بود، ولی به نظر چنان می‌آمد که یکپارچه نبودند. در همان ده، در طرف دست راست، در درب خانه اولی، چند سنگ‌های بزرگ تراشیده و [چریکف، سیاحتنامه موسیو چریکف، ۵۸] حجاری شده، مانند دو خوابگاه تخت، بر روی هم گذارده بودند. ولی وقتی که داخل آن خانه شدیم، سنگ‌هایی دیدیم که از سنگ‌های اول بهتر و مرغوب‌تر بوده و در کمال صفا نیز حجاری شده بود. دو سنگ به جهت تکیه‌گاه آن بود که چهار ارشین طول و یک ارشین و نیم عرض داشت و قطر آنها شش گره بود. خطوط روی او به خط کوفی نوشته و حجاری شده بود. در روی یکی از آن سنگ‌ها بدین مضمون نوشته شده بود. بسم الله الرحمن الرحیم فرمود که این بنا را برپا نمایم باقی خطوط خوانده نشد.

سنگ‌هایی که برای نشیمن‌گاه آن تخت، حجاری شده بود، همچنین به خطوط خفی تر نوشته شده و حجاری شده بود. قدری دورتر، سنگ دیگری بود که صورت دو شیر در آن حجاری شده بود، لکن خیلی بدترکیب حجاری کرده بودند. این سنگ‌ها از جنس سنگ‌هایی است که ما در تخت جمشید دیده بودیم. یک پیرمردی از ساکنین آنجا ذکر کرد که بنای این ده از سی سال قبل گذارده شده است و این سنگ‌ها را از زیر خاک در آورده، از جایی که به هیچ وجه من الوجوه آثار و علامات ساخت قدیم دیده نمی‌شد. از قراری که ذکر کردند مردم قدیم ساکنین این ده، که اجداد مردمان حالیه آنجا حساب می‌شوند از طایفه لزگی [چریکف، سیاحتنامه موسیو چریکف، ۵۸] بودند و آنها را امیر تیمور گورکانی کوچانیده بدین صفحه آورده است و لهجه آنها مانند لهجه جغتایی است.

ساکنین ده عمارت و ده خرم‌آباد نیز به زبان ترکی حرف می‌زنند لکن آنها شیعه می‌باشند. کوه‌های دره که تمام می‌شود جای مسطحی دارد که محال کزاز از محال کمره مجزا می‌شود. در این جای مسطح نزدیک به جاده، ده لیلی آباد است و ساکنین آنجا چهل خانوار از ارامنه می‌باشند. در نزدیکی این زمین



مسطح، سه پارچه دهات دیگر نیز معلوم گردیده و به نظر می‌آید و ساکنین آن دهات نیز ارامنه می‌باشند و در هر دهی پانزده خانوار ساکن می‌باشند. در این چهار پارچه دهات، هشتاد و پنج خانوار از ارامنه هستند و اینها از نوه و نتیجه آن ارامنه‌ای هستند که شاه‌عباس از جلفای کنار رود ارس کوچانیده و به مکان‌های متعدده ایران آنها را ساکن نموده است. اسامی این سه ده مزبور از قرار تفصیل است: داودآباد و کنه‌لر<sup>(۱)</sup> و کرچی‌باشی<sup>(۲)</sup>.

در ده لیلی‌آباد<sup>(۳)</sup> کلیسای کوچکی است که دو نفر کشیش دارد که آنها در تحت حکم خلیفه اصفهان می‌باشند. کوه موسوم به آشناور<sup>(۴)</sup>، حدی است در محال سیلاخور و گلپایگان. دره قره‌کاریز از ده حصار الی محال کمره ممتد است. از لیلی‌آباد بدان طرف، در این زمین مسطح و کوه‌هایی که این زمین را احاطه کرده‌اند، دهات بسیاری می‌باشد. در آن قلعه‌ای است موسوم به محمدآباد و آن قلعه با چند پارچه دهات دیگر واقعه در آن جلگه، محال فریدون‌خان یاور خوانده می‌شود. در دور این دهات دیوارهای مرتفعی کشیده شده و در زاویه بعضی از دیوارهای دهات برجی ساخته شده است که اولاد خان مزبور در آنجا ساکن می‌باشند. همه اهل دهات مذکور از اولادان خان مزبور کمال رضایت را در باب سلوک و رفتار آنها دارند. بخصوص ارامنه، زیرا که آنها نسبت به اصول دین ارامنه کمال احترام را ظاهر می‌دارند. ولی احتمال می‌رود از ترس سلیمان‌خان - حاکم لرستان - است که این‌طور با ارامنه رفتار می‌نمایند. زیرا که او نیز ارمنی است. مالیات محال کمره یکصد و بیست تومان است. عمده نقطه این محال خمین است و حاکم معین منفردی دارد. دو سال قبل عبور کردن از اینجا ممکن نبود، خاصه از برای فرنگی‌ها زیرا که لرها همه راه را تاخت و تاز کرده، به سرقت خود کمال مراقبت را داشتند و این محال نیز از دست لرها همیشه معذب بوده‌اند. بعد از فوت محمدشاه، لرها ولایت را زیاده از حد مغشوش کرده بودند. در این ضمن سه هزار نفر سواره و پیاده را جمع‌آوری کرده مستعد قتال و جدال مردمان اهل کمره گردیدند. لکن خود فریدون‌خان ساکنین دهات را از آن جمله نیز احضار کرده، سیصد نفر سواره و پیاده جمع کرد و آنها را در تنگه کوهی که محل عبور لرها بود، متوقف کرده و آنها نیز انتظار ورود لرهای بی‌سر و صدا را داشتند.

۱ - «کندا» به گویش ارمنی همان «کندلر» گویند.

۲ - «قورچی‌باشی» قصبه‌ای است از دهستان دالایی خمین.

۳ - «لیلان».

۴ - «آشناخور».

ولی لرها از تهیه و تدارکات فریدون‌خان که مطلع گردیدند از ترس و بیم، سد خیال باطله آنها شده و روی به جمیله و همدان رفتند.

خمین از دور چشم‌انداز خیلی خوبی دارد. باغات در آنجا فراوان است. از دورکوه الوند که پوشیده از برف است و کوه انگشت‌لیس نیز دیده می‌شود. ساکنین آنجا پانصد خانوار می‌باشند و اکثر درب خانه‌ها سنگی می‌باشد. [چریکف، سیاحتنامه موسیو چریکف، ۶۰ - ۵۹]

«گلپایگان چهار فرسخی خمین واقع است. این مسافت را ما در پنج ساعت و نیم طی کردیم. این راه از پهلوی دره می‌رود و از وسط کوه‌های الوند و انگشت‌لیس از مکان مرتفعه آنها عبور می‌نماید. راه به قرار سه ساعت سر بالا می‌رود و در اینجا حدود کمره و گلپایگان شمرده می‌شود ...

از کوه الوند، حرکت دادن توپخانه ممکن است ولی عراده‌های بزرگ در کمال سختی و اشکال عبور می‌نماید ... این کوه‌ها همیشه محل دزدها بوده است مگر دو سال قبل دزدی و تاراج در این کوه‌ها موقوف شده است ...

وقتی شهرت داشت که قاطر خوب در محالات کمره یافت می‌شود و حالا این مسئله در تنزل است. [چریکف، سیاحتنامه موسیو چریکف، ۶۲ - ۶۱]

چریکف در فصل «از اصفهان به همدان» می‌نویسد:

«از اصفهان به همدان از راه خمین و سلطان‌آباد و حصار می‌رود ... از خمین به سلطان‌آباد دو راه دارد، یکی از سمت یسار و دیگری از طرف یمین. راه یسار از این قرار است:

از خمین الی رباط پنج فرسخ است. از رباط الی عمارت پنج فرسخ می‌باشد. از عمارت الی سلطان‌آباد هشت فرسخ است که جملتان از خمین الی سلطان‌آباد هجده فرسخ می‌باشد. راه یمین از این قرار است:

از خمین الی درجه<sup>(۱)</sup> سه فرسخ است. از درجه الی هلی<sup>(۲)</sup> چهار فرسخ است. از هلی الی سلطان‌آباد چهار فرسخ است. جملتان از خمین الی سلطان‌آباد یازده فرسخ می‌باشد. از گلپایگان به همدان دو راه دارد، یکی از سمت یسار، دیگری از سمت یمین می‌باشد. راه سمت یسار از این قرار است:

۱ - منظور «درجه» است، شهرکی از دهستان حمزه‌لوی خمین و در ۲۰ کیلومتری شمال کرمانشاه.

۲ - «گیلی» روستایی است مابین اراک و خمین و از دهستان مشک‌آباد اراک.

از گلپایگان الی ده خرم آباد شش فرسخ است. از ده خرم آباد الی عمارت سه فرسخ، از عمارت الی حصار چهار فرسخ، از حصار الی پری چهار فرسخ، از پری الی دولت آباد چهار فرسخ. جملتان از گلپایگان الی همدان سی و سه فرسخ می باشد.

حدود محالات کمره از این قرار است:

از طرف مغرب کوه آشناور<sup>(۱)</sup>، از طرف شمال مخروبه مهالک و ده پایی<sup>(۲)</sup> [چریکف، سیاحتنامه موسیو چریکف، ۷۴] از طرف شمال مشرق کوهی که از ده فرسخی نمایان است و از طرف جنوب کوه الوند می باشد.

اطلاعاتی که ما از کدخدای ده درچه<sup>(۳)</sup> حاصل کردیم از قرار تفصیل ذیل است :

دو سال قبل طایفه بختیاری درچه را خراب کرده اند. در سنه هزار و هشتصد و چهل و هفت عیسوی، وقتی که خبر فوت محمدشاه انتشار یافت، اهل ده درچه می دانستند که کوهستانی های آنجا به طرف ده مزبور تاخت خواهند آورد و بدین واسطه به جهت حفظ و حراست خود، مشغول تهیه و تدارکات لازمه بودند، از جمله تفنگ و باروت می خریدند و دیوارهای اطراف ده را به طور مضبوط تعمیرات می نمودند. لکن بختیاری ها فرصت نداده روز دیگر در زیر دیوارهای مزبور بیش از یک هزار نفر حاضر و آماده، مکمل و مسلح بودند. ساکنین ده مزبور به چند خانه ای که دیوار داشت پناه آورده خود را محفوظ نمودند.

از اهالی ده برای مقاتله و مجادله با یک هزار نفر بختیاری، فقط دوازده نفر تیرانداز پیدا شد. ولی این دوازده نفر با قلت جمعیت، به کثرت طایفه اشرار بختیاری فایق آمده نگذاشتند که آنها وارد قریه مزبور بشوند و در هنگام جنگ و جدال از اهل درچه مزبوره شش نفر کشته گردید و از طایفه لرها هم بیش از شش نفر مقتول شد. بعد از اینکه آتش این فتنه فرو نشست بختیاری ها راه فرار را گرفته به منزل خود معاودت نمودند. چند وقت بعد، هفت هزار نفر لر برای غارت کردن این ده آمدند. چون اهالی ده مآل این جنگ را می دانستند که به کجا خواهد کشید، قبل از وقت از ده خارج شده به قلعه آندومه<sup>(۴)</sup> که در نیم

۱ - «آشناخور» نام روستا و کوهی است در جنوب غربی کمره و از دهستان چاپلق شرقی خمین.

۲ - منظور از مخروبه مهالک و ده پایی دانسته نشد.

۳ - «درچه».

۴ - محل و نام فعلی «قلعه آندومه» مشخص نشد.

فرسخی ده بود رفتند و از آنجا به طایفه لرها فایق و غالب آمده به مکان اولی خود که درچه باشد، معاونت نمودند. لکن بختیاری‌ها ده مزبور را خراب کرده، حتی المقدور آنچه از اموال درچه به دست آورده، به یغما بردند. در وقت این اجماع، لرها بعد از فراغت از قریه درچه، دهات دیگر را در مدنظر گرفته بالاجماع قصد آنجا نموده به قدر قوه آنجا را نیز خراب کرده و اموالشان را بردند. بعد از اینکه اعلی حضرت ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت جلوس فرمود و جمیع طرق و شوارع و راه‌های بعیده امن شد، کدخدای درچه برای اخذ اموال منهوبه به تهران رفته که شاید راهی برای حصول مقصد و استرداد اموال اهالی قریه به دست بیاورد. لکن نوکرهای میرزاتقی خان امیر، از کدخدای مذکور برای اطلاع دادن به امیر یکصد تومان وجه می‌خواستند. کدخدا هم این مبلغ را نتوانست ادا نماید. لهذا زحمت او بیهوده گشته، ممکن نشد که از برای سکنه ده درچه کاری از پیش ببرد. بعد از مدتی سلیمان خان که هیچ وقت به طایفه لرها اعتنایی نداشت، پانصد تومان وجه نقد برای مدد معاش قریه از طایفه لرها وصول کرده به آنها تحویل داد.

نهم ماه نوامبر - ده درچه از ده کواره<sup>(۱)</sup> - شش ساعت مسافت دارد. از ده درچه به سلطان آباد [اراک] دو راه است، یکی از سمت یمین و دیگری از سمت یسار. راه طرف یمین از این قرار است:

از درچه الی میدانکه [میدانک] نیم فرسخ و از میدانکه تا هلی [گیلی] یک فرسخ و از هلی الی سوارآباد یک فرسخ است. از سوارآباد الی سلطان آباد سه فرسخ است، ولی از کوه باید عبور نمود و دهات این راه‌ها معمور و آباد نمی‌باشد.

راه یسار از محال قره کهریز عبور می‌نماید و از محال کزاز می‌گذرد و در بین راه‌ها کوه ندارد. سکنه این محال ترک می‌باشند و زبان ترکی حرف می‌زنند. از درچه الی آن‌دزیا<sup>(۲)</sup> یک فرسخ است. از آن‌دزیا الی گل تپه یک فرسخ است. از گل تپه الی ذین‌کیود<sup>(۳)</sup> یک فرسخ است. از ذین‌کیود تا گلشن آباد یک فرسخ است. از گلشن آباد الی کواره نیم فرسخ است. از سه ده الی سلطان آباد یک فرسخ است. جملتان از درچه الی سلطان آباد شش فرسخ و نیم می‌باشد. دره‌ای که این دهات در آن واقع است نیم فرسخ مسافت دارد و زراعت خوبی در آن دره می‌شود. در بین راه به رأی‌العین ما دیدیم که خرمن پاییز را مشغول برداشتن و

۱ - «گوار» دهی است از دهستان حومه اراک.

۲ - «آندریا»، دهی است از دهستان حمزه‌لوی خمین.

۳ - «دینه کیود سفلی» و «دینه کیود علیا» جزو دهستان قره کهریز اراک هستند.

حمل و نقل بودند.» [چریکف، سیاحتنامه موسیو چریکف، ۷۶-۷۵]



دکتر هیزیش بروکش در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه ۱۸۵۹ م. (۱۴۳ سال قبل) از خمین عبور و مدتی در آن توقف کرده است. وی در سفر خود از همدان به اصفهان از راه اراک گیلی و ورچه و از جانب شمال غربی وارد خمین شده و قبل از ورود به خمین به خرابه‌ها و ستون‌های برپا اشاره کرده است که در هیچ منبع دیگری در این باره سخن به میان نیامده است:

«روز بعد، ۱۹ سپتامبر یک ساعت قبل از طلوع آفتاب به حرکت خود به طرف اصفهان ادامه دادیم، سفر آن روز ما حدوداً هشت ساعت به طول انجامید. این دو رشته ارتفاعات گذشتیم و ساعت هشت صبح در ارتفاعات دوم از روستای بزرگ "ورچه" گذشتیم و به دشت وسیع و مرتفعی قدم گذاشتیم که در انتهای آنها قصبه "خمین" منزلگاه و توقفگاه ما قرار داشت. راه به طرف جنوب شرقی متمایل شده بود و در طرف راست و چپ آن روستاهای زیادی مشاهده می‌شدند. این روستاها با خمین حدود یک ساعت راه فاصله داشتند و برج‌های استوانه‌ای مکعبی شکل در آنجا دیده می‌شد<sup>(۱)</sup>. ساختمان‌های این روستاها غالباً دو طبقه و دارای بالاخانه است. مزارع سرسبز و خرم پنبه در اطراف به چشم می‌خورد. بوته‌های پنبه به یک متر می‌رسید و غوزه‌های پنبه، نزدیک به باز شدن بود. این مزارع و ساختمان‌های روستاها نشان می‌داد که وضع مردم این قسمت بهتر از روستاهای دیگر است.

"ریتز" نویسنده کتاب "آسیای غربی" در جلد سوم کتاب خود ضمن یادآوری این روستاها سکنة آنها را ارمنی قلمداد کرده است. ولی ما، در بین راه وقتی در این مورد از عابران سؤال کردیم، جواب منفی شنیدیم و معلوم شد ریتز دچار اشتباه شده است<sup>(۲)</sup> و یکی از عابران اظهار داشت که در قسمت‌های

---

۱- به احتمال زیاد ساختمان‌هایی که بروکش برج و بارو به شمار آورده است، کیوترخانه بوده‌اند که تا هم‌اکنون نمونه‌هایی از این کیوترخانه‌ها در روستاهای گوگد و فرمهان و دیگر روستاهای خمین وجود دارد. نگاه کنید به: فرهادی، مرتضی، «کیوترخانه‌های کمره»، در نامه کمره، جلد دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹، ص ۳۱-۱۱.

۲- قابل ذکر است که تا قبل از ۱۹۴۶ در دهستان دالایی خمین که بروکش از آن عبور کرده است ده روستا کم و بیش دارای جمعیت ارمنی بوده‌اند و برخی از آنها خالص ارمنی‌نشین بوده‌اند. در این باره نگاه کنید به:

- فرهادی، مرتضی، «لایان کانون روستاهای ارمنی‌نشین دهستان دالایی کمره (شهرستان خمین)»، فصلنامه آپاگا (فصلنامه پژوهشی ایران‌شناسی و ارمنی‌شناسی)، سال دوم، شماره‌های ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۷۹، ص ۳۳-۲۹.

- فرهادی، مرتضی، نامه کمره، جلد اول، دهستان دالایی (فصل هفتم)، ص ۲۹۳-۲۶۸.

جنوبی تنها یک دهکدهٔ ارمنی‌نشین وجود دارد و ساکنان بقیه روستاها مسلمان هستند.

پس از تحقیقات دیگری که در این مورد کردیم، معلوم شد که غیر از این ده، در آن طرف خمین و در طول راه اصفهان، چند دهکدهٔ ارمنی‌نشین دیگر هم وجود دارد که روستاهای آن آباد است و آرامنه در این روستاها، خانه‌های خوب و تمیزی برای خود ساخته‌اند. این آرامنه از بقایا و نوادگان اسرای ارمنی هستند که شاه‌عباس آنها را از نخجوان و جلفا، واقع در کنار رود ارس به این نواحی کوچ داده است و همه آنها از نظر مذهبی از اسقف کلیسای جلفای اصفهان، تقلید می‌کنند و در اصفهان فرصتی به دست آمد که با زندگی این آرامنه، بیشتر آشنا شویم.

قبل از آنکه به منزل برسیم، دو چوپان را در راه دیدم که گرگ بزرگی را از پای در آورده‌اند و جسد او را با خود می‌برند، این گرگ در چند نوبت، هفت گوسفند از گلهٔ آنها را ربوده و خورده بود، هنگامی که قصد داشت گوسفند هشتم را بریاید، چوپان‌ها سر رسیدند و گرگ خونخوار را با ضربات کارد و چاقو از پای در آوردند. در این مناطق، گرگ فراوان یافت می‌شود و پلنگ هم در ارتفاعات اطراف، دیده شده است و شکارچیان برای شکار پلنگ غالباً به این مناطق می‌آیند. [بروکش، هیزیش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ۲ - ۳۴۱]

«خمین، قصبهٔ بزرگ آبادی است که در دامنهٔ یک رشته کوه واقع شده است. قبل از آنکه وارد خمین شویم به خرابه‌هایی رسیدیم که ستون‌های آن پابرجا بوده خردشیشهٔ زیادی هم در گوشه و کنار پخش شده بود. راهنما می‌گفت این خرابه‌ها بازماندهٔ یک شهر قدیمی به نام «همایون» است که در طول زمان از بین رفته و به جای آن، قصبهٔ خمین برپا شده است. سفیر، تصمیم گرفت در باغ باصفایی در خارج از قصبهٔ خمین منزل کنیم و محلی که بدین منظور انتخاب کرده بود پر از درختان میوه و متعلق به یک سرهنگ بود. در وسط این باغ ساختمان ساده‌ای که یک بالاخانه داشت، دیده می‌شد و این بالاخانه، فقط دارای سقف بود و دیواری در اطراف آن دیده نمی‌شد و آن‌طور که می‌گفتند سرهنگ صاحب این باغ، این بالاخانه را بدین منظور درست کرده تا در روزهای گرم تابستان خنک باشد و خودش معمولاً عصرها به آنجا می‌آمد و جای می‌خورد و قلیان می‌کشید. سفیر، این بالاخانه را برای اقامت خود در نظر گرفت و من چون حال خوب نبود، احتیاط کردم به خاطر آن که سرما نخورم، قسمت خشکی را در وسط باغچه انتخاب کردم و در آنجا برای استراحت، چادر خود را برافراشتم و هرگز گمان نمی‌کردم که با انتخاب این

محل، با چه دردسری روبه‌رو خواهم شد!

هنوز از ورود ما به باغ و استراحت ما در آن چیزی نگذشته بود که سیل مستقبلین و محترمین خمین برای خوشامدگویی به ایلچی سرازیر شد و طولی نکشید که بالاخانه بدون دیوار وسط باغ پر از رجال و محترمین خمین و نوکران آنها شد. این عده خودشان فرش‌های زیادی آورده و تمام بالاخانه و اطراف آن را مفروش کردند و سینی‌ها و مجموعه‌های بزرگی مملو از کله‌قند، شیرینی‌جات محلی، خربزه، انگور، هلو و انار را به عنوان هدیه آورده و روی زمین گذاشته بودند. نایب‌الحکومه خمین نیز آمده بود و ابراز دوستی و محبت زیاد می‌کرد. سرهنگ، صاحب‌خانه با چهار نفر از سلطان‌های [سروان] هنگ خود آمده بود و پس از ادای احترامات نظامی، کنار سفیر نشست و با لحنی مهمان‌نوازانه می‌گفت خانه من در اختیار شماست و کاه و یونجه و علیق چهارپایان شما را هم خواهم داد. ولی ایلچی پس از تشکر از حسن ظن و میهمان‌نوازی او این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت ما چیزی را بدون پرداخت پول نخواهیم پذیرفت. سرهنگ پس از آنکه مطلع شد ایلچی، فرمانی از شاه دارد که در طول مسافرت، همه باید تسهیلاتی برای او فراهم نمایند، گفت: "قربان! فرمان لازم نبود، ما بدون فرمان هم در اختیار شما هستیم و هرچه بگویید و بخواهید انجام می‌دهیم. این وظیفه ماست که از میهمانان خود پذیرایی کنیم" و بعد حرف را به آنجا کشانید که در خمین، ساعت و تفنگ و تپانچه‌های اروپایی وجود ندارد ... مقصود او معلوم بود که چیست و چرا این قدر به ما تعارف و خوش خدمتی می‌کرد.

آقای سرهنگ برای آنکه به ما نشان دهد شخصیت بزرگ و مهمی است روی قالیچه‌ای نزدیک محل استراحت و خواب ما نشست و قلمدان خود را دست گرفت و شروع به نوشتن نامه‌ها و دستوراتی به اطراف و اکناف کرد. در این میان، سربازان و مستخدمین به ترتیب وارد شدند و کاغذهایی برای او می‌آوردند و سرهنگ هم وانمود می‌کرد که این کاغذها اهمیت دارد و ناچار است از نظر اهمیت همان‌جا در حضور ما نامه‌ها را بگشاید و بخواند و در اطراف آنها دستوراتی صادر کند. کاملاً آشکار بود که می‌خواهد ما را فریب دهد و ساعت یا تفنگ و یا اسلحه کمری هدیه بگیرد. [بروکش، هیزیش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ۳ - ۳۴۲]

«چون خیلی خسته بودیم به سرهنگ فهماندیم که می‌خواهیم بخوابیم. او بساط خود را ناچار جمع کرد و رفت و سفیر و اعضای سفارت در بالاخانه بدون دیوار که از چهار طرف در معرض وزش باد قرار

داشت، خوابیدند و من که حالم خوب نبود به چادر خود در وسط باغچه پناه بردم و در تخت سفری خود خوابیدم، هنوز ساعتی به خواب نرفته بودم که ناگهان با فریاد و داد مستخدمین از خواب پریدم. اول فکر کردم که عده‌ای دزد و راهزن بر سر من ریخته‌اند، اما وقتی چشمان خود را گشودم در روشنائی فانوس که نوکران در دست داشتند با کمال تعجب دیدم چادر من مملو از آب شده است و کفش و شلوار و چکمه و کتاب‌ها و سایر لوازم من روی آب، شناور است و نوکران که تا زانو در آب فرو رفته بودند با جدیت مشغول گرفتن این اشیاء از روی آب بودند. بعدها معلوم شد که این باغ را هفته‌ای دو شب آب می‌دادند و باغبان بدون توجه به چادر من که در وسط باغچه برپا شده بود، آن شب طبق نوبت آبیاری آب را باز کرده بود و در نتیجه باغچه و چادر من غرق در آب شد. به قدری از دست این باغبان عصبانی شده بودم که اگر او را می‌دیدم می‌خواستم با دست خودم خفه‌اش کنم ولی این فرصت را پیدا نکردم زیرا نوکران، اطراف چادر، سنگ و آجر گذاشتند و خاک ریختند تا آب بیشتری وارد آن نشود و من هم ناچار در آن چادر سرد و پرآب دوباره به خواب رفتم تا صبح روز بعد با باغبان روبه‌رو شوم.» [بروکش، هیزیش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ۴ - ۲۴۳]

«روز بعد، یعنی بیستم سپتامبر از خمین حرکت نکردیم. ایلچی به علت آن که اسب‌های سواری ما بر اثر مسافرت طولانی [و] راهپیمایی زیاد، لاغر شده و توانایی خود را از دست داده بودند، تصمیم گرفت یک روز را در بین راه و در این قصبه، توقف و استراحت نماییم و ضمناً با مردم محل و اوضاع و احوال منطقه هم بیشتر آشنا شویم. صبح آن روز تصمیم گرفتیم دیداری با سرهنگ به عمل آوریم. خانه سرهنگ فاصله نسبتاً زیادی از باغ محل اقامت ما داشت و مانند یک دژ نظامی به نظر می‌رسید، دیوارهای بلندی اطراف آن را احاطه کرده بود و چهار برج نیز در چهار گوشه خانه او وجود داشت که با بودن آن برج‌ها دفاع از این خانه در مقابل مهاجمان امکان‌پذیر بود. از در بزرگ خانه وارد دالان دور و دراز و خنکی شدیم و از آنجا به حیاط بیرونی سرهنگ قدم گذاشتیم که تالار پذیرایی او در این حیاط قرار داشت. جلوی در حیاط، پسر بیست‌ساله سرهنگ و عده‌ای از مستخدمین او به استقبال آمدند و ما را به داخل تالار نزد پدر و ارباب خود راهنمایی کردند. در خانه سرهنگ همه چیز مرتب و منظم و بویژه تمیز و خوب بود. در تالار، چند صندلی برای نشستن ما گذاشته بودند. تعارفات بلافاصله شروع شد و سرهنگ با گفتن جملاتی پذیرایی را شروع کرد: «ان شاء الله سلامت باشید»، «قدم‌رنجه فرمودید»، «ما را



مفتخر فرمودید، "شادی، خوشبختی را با خود به خانه ما آوردید"، "ما غلام شما هستیم" و "خانه ما متعلق به خودتان است"، "خدا سایه شما را از سر ما کم نکند" و ما هم در جواب این تعارفات، طبق رسوم معمول، این جواب‌ها را می‌دادیم: "شما هم سلامت باشید"، "نه، خیلی هم خوشحال شدیم شما را ملاقات کردیم"، "در سایه لطف و مرحمت شما، ما هم خوب هستیم و مرهون توجهات شما هستیم". سرهنگ، مردی باتجربه بود، به همین جهت تعارف زیاد می‌کرد که به جای یک روزه در روز در باغ او بمانیم و استراحت کنیم. سپس صحبت به فرنگستان و پروس و برلین کشید و اطلاعات سرهنگ در این مورد همین‌قدر بود که بپرسد آیا پروس پایتخت برلین است؟! و ما دوباره صحبت را به خمین و نواحی اطراف آن کشانیدیم و مطلع شدیم که این منطقه سردسیر است و زمستان‌ها در آنجا برف‌های شدیدی می‌بارد و ارتفاع برف به دو تا سه پا می‌رسد. به علت این سرما باید بخاری‌ها را با چوب روشن کرد و تا جا دارد چوب خشک، داخل آنها ریخت که با حداکثر ظرفیت خود بسوزد و اتاق را گرم کند. کشاورزان و ساکنان خمین پس از آنکه محصول مزارع خود را جمع‌آوری نمودند به کوهستان‌های اطراف می‌روند و از آنجا برای سوخت زمستانی خود، چوب جمع‌آوری می‌کنند و همراه می‌آورند. سرهنگ از ساختن اسلحه در آن مناطق نیز صحبت به میان آورد و می‌گفت در گلپایگان که سر راه اصفهان است آهنگرانی هستند که سلاح گرم می‌سازند و آنها حتی تفنگ‌های دولول شکاری را خوب درست می‌کنند. آدرس دو نفر از اساتید سازنده این سلاح‌ها را هم به ما داد ولی در عین حال اضافه کرد که چون عازم اصفهان هستیم در سر راه برای یافتن این اساتید اسلحه‌ساز به خود زحمت ندهیم زیرا در اصفهان و نصف جهان هر چیزی را که بخواهیم می‌توانیم پیدا کنیم. در حالی که این صحبت‌ها ادامه داشت مرتباً چای و قلیان می‌آوردند. در پایان موقعی که می‌خواستیم با سرهنگ خداحافظی کنیم و برویم، او شعری فارسی خواند که مضمون آن را به آلمانی برای ما ترجمه کردند. شعر این بود: گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم / چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی.

پس از اطلاع از معنای این شعر، با خنده از سرهنگ جدا شدیم زیرا در تمام مدت دو ساعتی که در خانه او بودیم، سرهنگ متکلم و حده بود و آنچه را که دل تنگش خواسته بود برای ما گفته بود.»

[بروکش، همیش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ۵ - ۳۴۴]

«از خانه سرهنگ برای بازدید خمین خارج شدیم ولی چیز تازه‌ای در آن نیافتیم جز آن‌که در بازار

خمین، وزن اجناس را با من شاه یعنی دو برابر من تبریز می‌سنجیدند. این اختلاف در واحد وزن و همین‌طور سکه‌های پول در شهرهای مختلف ایران غالباً موجب دردسر و ناراحتی مسافران می‌شود.

صبح زود روز ۲۱ سپتامبر هنوز هوا تاریک بود که کاروان ما در خارج از خمین در جستجوی یافتن راهی بود که به راه بزرگ کاروان‌رو منتهی می‌شد. در آن تاریکی، راه را گم کرده بودیم. چند راه، مقابل ما قرار داشت ولی در هر کدام که پیش می‌رفتیم، متوجه می‌شدیم که اشتباه کرده‌ایم و ناچار بر می‌گشتیم و بالاخره پس از دو ساعت سرگردانی توانستیم راه درست را بیابیم و قدم در راه کاروان‌رو بگذاریم. مردم همه در خواب بودند و تنها موجود زنده در آن راه‌ها، سگ‌هایی بودند که با صدای بلند پارس می‌کردند ...» [بروکش، هیزیش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ۶ - ۳۴۵].

«در حدود سال ۱۳۰۷ قمری (۱۱۷ سال قبل) دو نفر از مهندسين ایرانی (محمدحسن میرزا و علیخان) مسافرتی از تهران به فیروزآباد فارس نموده نقشه‌ی کاملی از راه و شهر و قصبات و دهات و کوه و رودخانه‌های اطراف برداشته، اطلاعات ذی‌قیمتی راجع به آنها ... نگاشته‌اند.» [کیهان، جغرافیای طبیعی ایران، سال ۱۳۱۱، ۱۳۱]

این دو نفر از طریق کهریزک حسن‌آباد قلعه محمدعلیخان، علی‌آباد، کوشک نصرت، منظریه، قم، طایقون، خلیج، نيزار، خورمه و محلات به قریه مزاین<sup>(۱)</sup> رسیده و مشخصات آن را چنین یادداشت کرده‌اند:

«۱۲ - قریه مزاین جزء کمره :

فاصله از محلات از راه ارغه ده پنج فرسنگ و ربع  
وضع راه در صحرا و کمی ماهور و کنار رود گلیاگان  
حرکت عراده در کمال راحت در صورت بنای پل  
تعمیر راه‌سازی مختصری نزدیک رودخانه  
آب مشروب و زراعت از رود گلیاگان و کمره و گوارا  
مسکن اهالی در بیوت متفرقه و قلعه مخروبه و عمارت اربابی  
جمعیت ۶۵ خانوار بومی و غریب  
باغات و اشجار سوای قلیلی سنجد ندارد

---

۱ - «مزاین» دهی است از دهستان گله‌زن و ۳۳ کیلومتری خاور خمین.

زراعت بسیار ممتاز غله و تریاک و صیفی از هر قبیل  
نوع شکار کمی آهو و گاهی قوچ و میش دیده می شود.  
هوای مصفا و تقریباً ییلاقیت دارد.  
مسجد و حمام مختصری دیده شد.

سیورسات باید از کمره حمل شود.» [کيهان، جغرافیای طبیعی ایران، سال ۱۳۱۱، ۱۳۷]  
این دو مهندس سپس از طریق «حسن فلک» به گلپایگان رفته و به مسافرت خود تا فیروزآباد فارس  
ادامه داده اند.



اما مبسوط ترین مطالب درباره ناحیه کمره را این بار نه از قول یک اروپایی که از قول سلطان  
صاحبقران می خوانیم. می دانیم که ناصرالدین شاه در سال هزار و سیصد و نه هجری قمری (۱۱۵ سال  
قبل) سفری به عراق عجم و بلاد مرکزی می کند و سفرنامه ای می نویسد که در سال هزار و سیصد و یازده  
به طبع می رسد:

«... تپه مخروطی نزدیک سراپرده ها بود. رفتیم بالای آن دیدیم از سمت مغرب کوه های برف دار  
غربی پیداست که از طرف مشرق به مغرب ممتد است. بعضی قله ها همچو سفید و پوشیده از برف بود  
مثل تخم مرغ که کوه البرز و دماوند را هرگز به این سفیدی ندیده بودیم. این کوه ها جبال عراق و گلپایگان  
است.» [ناصرالدین شاه، سفرنامه ناصرالدین شاه به عراق عجم، ۳۴]

روز چهارشنبه و پنجشنبه

«... امروز باید از محلات به «اژه»<sup>(۱)</sup> برویم. صبح برخاستیم. از دم سراپرده چون کالسکه نیست باید  
سواره رفت تا مسافتی پایین تر که کالسکه ها را آنجا نگاه داشته اند و از آنجا به کالسکه نشست از در سلام  
آمدیم بیرون سوار شدیم اما از آن راهی که از توی ده می رفت نرفتیم. افتادیم به راهی که به سمت غار  
آزادخانی<sup>(۲)</sup> می رفت و مسافت زیادی از میان کوه و تپه ها عبور کردیم. کالسکه ما را هم قریب یک

۱ - «اژه» (ارمشاهی، امیریه، شهابیه) شهرکی است از دهستان حمزه لو در ۱۵ کیلومتری خاور خمین. «اژه» امروزه مرکز بخش  
است.

۲ - «غار آزادخان» غاری است باستانی و دارای آب در شمال جاده خمین به دلیجان و در شمال روستای «سنجه باشی». «سنجه باشی» در ۱۲ کیلومتری باختر محلات واقع شده است. متأسفانه غارهای این منطقه از نظر باستان شناسی مطالعه نشده اند.

فرسنگ پایین تر برده نگاه داشته بودند و حال آنکه ممکن بود بیاورند زیر همان تپه‌های نزدیک سرایرده نگاه دارند. خلاصه به کالسکه رسیده سوار شدیم و رو به جنوب غربی رانده از در ده گذشتیم که مزرعه در آنجا بود موسوم به "گنداب". از این مزرعه هم که گذشتیم طرف دست چپ کوه‌های اسب‌رو خوب داشت که عرض کردند شکار زیاد دارد و اینجا هم شکارگاه ظل‌السلطان است، رودخانه قم هم از این نزدیکی‌ها می‌گذرد و سد محکمی در اینجا به رودخانه بسته‌اند که معروف سد نیمور است<sup>(۱)</sup>. اما به تماشای سد نرفتیم. اعتمادالسلطنه و شاهزاده منوچهر میرزا رفتند عکس سد را انداخته به حضور آوردند. رفتیم تا رسیدیم به حسین‌آباد. از اینجا راه رو به جنوب شد و بادی در کمال شدت بنای وزیدن گذاشت به طوری که از گرد و خاک چشم‌ها جایی را نمی‌دید. هیچ چنین گرد و خاکی ندیده بودیم. در این هوای متقلب می‌راندیم و راه گاهی تپه و ماهور بود و گاه به جلگه می‌افتادیم - "باز همه جا طرف دست راست رشته کوه‌های شکارگاه که اسب رو است امتداد داشت.

... فتح‌الله شکارچی را دیدیم که می‌شی در این کوه‌های دست چپ زده بود و عرض می‌کرد گورخر هم در اینجاها دیدیم. خلاصه بعد از نهار سوار کالسکه شده، راندم. قدری که رفتیم دیدیم با این باد و گرد و خاک نمی‌توان یک‌سر به منزل رفت. سوار اسب شده و یک دهی را از طرف دست چپ به مدنظر گرفته راندم تا رسیدیم به آنجا. اسم این ده "زبرقان"<sup>(۲)</sup> است. یکی از سلطان‌های فوج کمره هم در اینجا منزل دارد که صاحب‌ملک و رعیت است. فوج کمره هم حالا مأمور استرآباد است. اینجاها هم دیگر جزو خاک کمره است. زن و مرد زیادی از اهل ده ایستاده بودند. رعیت‌های اینجا خیلی معتبرند. زن‌ها همه چادر چیت قرمز و چادرهای سیاه داشتند. خانه‌هایشان به وضع غربی است. هم خانه دارند و هم باغ و قلعه معتبری دارند. خیلی آمدیم بر کنار نهر آبی که از قنات جاری بود. فرمودیم آفتاب‌گردان زدند و طناب‌هایش را به درخت بید بستند. باز باد خیلی شدت داشت اما چون اطراف آفتاب‌گردان زراعت و حاصل بود گرد و خاک نبود. قنات اینجا هم خیلی پرآب است. جای خوب باصفایی بود. قدری استراحت کرده چای عصرانه خورده، سواره کالسکه شده، رفتیم به منزل. از زبرقان تا آنکه منزل است یک فرسنگ کمتر بود. [ناصرالدین‌شاه، سفرنامه ناصرالدین‌شاه به عراق عجم، ۳۹ - ۳۸]

۱ - درباره این سد و دیگر تأسیسات کهن آبیاری «نیمور» رجوع کنید به: فرهادی، مرتضی، «جوی‌روبی و بیل‌گردانی در نیمور محلات»، نامه فرهنگ ایران، دفتر یکم، بنیاد نیشابور، ۱۳۶۴.

۲ - «زبرقان» (زورقان)، دهی است از دهستان گل‌زن و در ۱۵ کیلومتری خاور خمین.

«رسیدیم به "ازّه"، ده بسیار معتبری است، سید و ملا و رعیت زیادی از مرد و زن سر راه بودند. سرپرده و اردو را زیر دست ده زده بودند. باد هم قدری کج شده بود. در دست راست راه باز دو ده دیدیم که یکی را "یمن"<sup>(۱)</sup> و دیگر را "شهر میزان"<sup>(۲)</sup> می گفتند. این جلگه کمره خیلی جلگه آباد و باصفای خوبی است. وارد سرپرده شدیم. سرپرده ما را کنار قناتی زده بودند که پنج سنگ آب داشت و جای خیلی باصفایی بود. هوای امشب خیلی سرد بود به طوری که توی آلاچیق هم سرد بود.» [ناصرالدین شاه، سفرنامه ناصرالدین شاه به عراق عجم، ۴۰]

#### روز پنج شنبه و ششم

«امروز باید به "چوگان"<sup>(۳)</sup> برویم و سه فرسنگ و نیم راه است. صبح برخاستیم آمدیم بیرون، ظل السلطان و جناب امین السلطان دم در ایستاده بودند. ساعدالدوله سردار قشون عراق هم حاجی احمدخان یاراحمدی چالانچولانی را که مرد معتبری است به حضور آورده بود که یکصد نفر سوار ابواب جمعی خودش را از اینجا به استرآباد ببرد ...

ما هم سوار کالسکه شده، راندم. قدری که رفتیم، آدم ظل السلطان آمده عرض کرد این راه، راه کالسکه نیست و برای بلدیت جلو افتاد و از راه دیگری که رو به شمال می رفت برگشته، راندم. قدری که رفتیم قریه "قلته"<sup>(۴)</sup> به فاصله پانصد زرع از دست چپ راه را دیدیم. از آنجا گذشتیم. از دم ده "خوراوند"<sup>(۵)</sup> و بعد از ده "خوکان"<sup>(۶)</sup> عبور کردیم. بالاتر از خوکان، پهلوی شبدرزاری به نهار افتادیم.

ظل السلطان و امین السلطان در نهارگاه حاضر بودند. نهار خورده، بعد از نهار قدری استراحت کردیم و تا عصر همین جا بودیم. چای و عصرانه خورده، دو ساعت به غروب مانده سوار کالسکه شده، راندم. از اینجا تا منزل مسافت چندانی نبود. اول به "ده بلاورجان"<sup>(۷)</sup> رسیدیم. کالسکه از توی کوچه های این ده چون پیچ و خم داشت به زحمت عبور کرد. از اینجا گذشته به ده "رباط"<sup>(۸)</sup> رسیدیم و بعد به "چوگان" که

۱- دهی است از دهستان گله زن و در ۱۵ کیلومتری خاور خمین.

۲- دهی است از دهستان گله زن و در ۱۴ کیلومتری خاور خمین و در شمال روستای یمن.

۳- «چوگان» دهی است از دهستان حمزه لوی خمین و در ۱۲ کیلومتری شمال خمین.

۴- «قلته» دهی است از دهستان حمزه لو.

۵- «خراوند» دهی است از دهستان حمزه لو و در ۱۵ کیلومتری شمال خاور خمین.

۶- «خوگان» دهی است از دهستان حمزه لو و در ۱۸ کیلومتری شمال خمین.

۷- «بلاورجان» (فلاورجان)، دهی است از دهستان حمزه لو و در ۲۳ کیلومتری شمال خمین.

۸- «رباط آقاچ» دهی است از دهستان حمزه لو و در ۲۱ کیلومتری شمال خمین.

منزل است. این سه ده ردیف هم و نزدیک به یکدیگر واقعند که هر سه تیول محمد‌های میرزای پسر خاقان مغفور فتحعلی‌شاه است. خیلی دهات خوب باصفایی است. اما سرپرده‌ی ما را خیلی بالاتر از چوگان توی دره برده بودند. مارهای قرمز بزرگ<sup>(۱)</sup> و جانورهای مختلف در اینجا داشت. اما الحمدلله به کسی اذیتی نرساند. به قدر یک سنگ آب<sup>(۲)</sup> از ده چنار که نیم فرسنگ بالاتر از اینجا است جوی کنده به سرپرده آورده بودند که آبی که از سرپرده ما می‌گذشت آب چنار بود ... امشب هوا از سردی مثل زمستان بود به طوری که خز پوشیدیم. مهتاب خوبی بود ... حالا فصل گل زرد و ابتدای گل سرخ<sup>(۳)</sup> اینجا است و خیلی هم زیاد است ... ظل‌السلطان آمد به حضور و مرخص شد که به اصفهان مراجعت کند و امشب هم می‌رود به خمین دارالحکومه کمره که از آنجا به اصفهان برود. [ناصرالدین‌شاه، سفرنامه ناصرالدین شاه به عراق عجم، ۴۳ - ۳۹]

«بعد سوار کالسکه شده رانندیم، قدری که رفتیم، دست چپ به فاصله کمی سه ده بود "ماهورزان"<sup>(۴)</sup> و "زنجیرک" و "نصیرآباد"<sup>(۵)</sup>. از آنها گذشتیم، "انجدان"<sup>(۶)</sup> در شمال این واقع است. زنبق و گل‌های اول بهاری که در جاهای دیگر حالا خشک و تمام شده، این جا الحال وقت وفور آن است. آهوی زیادی هم دارد. برّه آهو هم اهل اردو خیلی گرفته‌اند.

... ما هم سوار کالسکه شده رانندیم رو به جنوب و مغرب، راه دور و درازی بود. همه درّه و ماهور اما سبز و خرم و پرگل، در طرف دست چپ از دور توی درّه دهات "سیان علیا"<sup>(۷)</sup> و "پندرجان"<sup>(۸)</sup> و "آشیانه"<sup>(۹)</sup> پیدا بودند که باغات زیادی هم داشتند. در این بین که می‌رفتیم یک دفعه دیدیم یک آهو از

۱ - نگارنده یک بار در حدود ۲۸ سال قبل، یکی از این گونه مارهای کمیاب به رنگ گل شقایق و با نقش مربع‌هایی با خطوط سفیدرنگ در سرچشمه روستای «نازی» از همین دهستان و هفت کیلومتری شمال خمین مشاهده کرده است.

۲ - «سنگ» معیاری است برای میزان آب.

۳ - منظور نسترن زرد و گل محمدی است.

۴ - «ماهورزان» دهی است از دهستان حمزه‌لو که در ۲۳ کیلومتری شمال خمین واقع شده است.

۵ - از روستاهای دهستان «مشک‌آباد» اراک.

۶ - «انجدان» روستایی باستانی از دهستان مشک‌آباد اراک است. درباره انجدان نگاه کنید به: دهگان، ابراهیم و ابوتراب هدایی، تاریخ اراک، جلد ۱، اراک، انتشارات فرهنگ اراک، ۱۳۲۹، ص ۱۶۰-۱۵۸.

۷ - از روستاهای دهستان حمزه‌لوی خمین.

۸ - از روستاهای دهستان حمزه‌لوی خمین و ۲۴ کیلومتری شمال خمین.

۹ - از روستاهای دهستان حمزه‌لوی خمین.

نزدیک کالسکه برخاسته بود، گیج بود، نمی‌دانست به کجا برود.» [ناصرالدین شاه، سفرنامه ناصرالدین شاه به عراق عجم، ۴۴ - ۴۳]

دکتر فوریه، طبیب مخصوص ناصرالدین شاه هم به این سفر به طور فشرده اشاره کرده است: «بعد از طی چهار فرسخ راه از محلات به آبادی "آژه" رسیدیم. در بین راه طرف دست راست از دو تا سه کیلومتر رشته کوهی بود طبقه طبقه، مثل اینکه از پایین تا قله پلکان منظم ساخته باشند... از جلگه خاک آلود آژه به کوهستان رفتیم که حاصلخیز و پرجمعیت به نظر می‌رسید زیرا که چند آبادی مثل "خورآوند" و "خوکان" و "رودبار"<sup>(۱)</sup> در اطراف آن دیده می‌شود.

بعد از سه ساعت راه رفتن با کالسکه در میان جاده‌های سخت و مزارع به آبادی "چوگان" رسیدیم... از اینجا تا "انجدان" سه فرسخ راه است.... در راه شکار زیاد است چنان‌که هنوز به کوه نرسیده، چند آهو از جلو ما گریختند.» [فوریه، سه سال در دربار ایران، ۶ - ۲۶۵]



جکسن استاد دانشگاه کلمبیا نیز که در سال ۱۹۰۳ (یک قرن پیش) به ایران و آسیای میانه سفر کرده است، در شرح سفر از همدان به اصفهان از روستای ارمنی نشین لیلان و خمین نام می‌برد. اگرچه مطالب جکسن درباره این منطقه اندک است، اما شرح جالبی درباره شخصیت و رفتار یک کشیش ارمنی و یک خان خمینی دارد. جکسن از طریق همدان سه روزه به لیلان رسیده است. شب اول در «بنج»<sup>(۲)</sup> ملایر و شب دوم در «حصار» و شب سوم در «لیلان» از دهستان دالایی خمین:

«شب سومین روز را در "لیلهاهان" توقف کردیم که سکونتگاه حدود ۱۰۰۰ خانوار بود»<sup>(۳)</sup> و به استنباط من اکثراً ارمنی بودند. در اینجا با کشیش محلی، حضرت رابین یوسف که مسؤول تبلیغ دینی در میان اهالی بود آشنا گشتم.

او زبان انگلیسی را که در میسیون رضاییه آموخته بود خیلی خوب صحبت می‌کرد و تا آن حد

---

۱ - منظور «رودباران» روستایی از دهستان مشک‌آباد اراک است.

۲ - دهی است از دهستان شهرستان ملایر و ۱۵ کیلومتری شمال شهر ملایر.

۳ - این عدد بسیار مبالغه‌آمیز است، گرچه استنباط وی درباره ارمنی بودن اکثریت جمعیت لیلان درست بوده است. شاید جکسن آمار یک هزار خانوار را برای کلیه خانواده‌های ارمنی کمره شنیده است. براساس آمار بسیار دقیقی که از خانواده‌های ارمنی لیلان از حدود نیم قرن پیش در دست است جمعیت ارمنی لیلان ۱۷۳ خانوار و ۹۱۱ نفر بوده است و کل خانواده‌های ارمنی کمره ۶۲۶ خانوار بوده است. جمعیت لیلان در ۱۳۲۸، ۱۶۷۴ و در ۱۳۴۵، ۹۰۰ نفر بوده است.

اروپایی شده بود که کارت پستال‌های یادگاری خارجی را جمع می‌کرد و از من خواش کرد که کاری از آمریکا بر آلبوم او بیفزایم و من تقاضای او را قبل از آنکه سال به سر رسد برآورد ساختم. وی اطلاعات سودمندی دربارهٔ راهی که روز بعد در پیش داشتیم به من داد و به من توصیه کرد که راه طولانی‌تر را در پیش گیرم. زیرا راه کوتاه‌تر در آن ایام مأمّن راهزنان شده بود و در آنجا چندین کاروان را لخت کرده بودند.» [جکسن، سفرنامه جکسن، ۲۹۰]

«روز دیگر پگاه راه افتادیم و قبل از ساعت هشت به خمین رسیدیم. در آنجا مرا به خانهٔ بزرگ محل بردند. حیاط خانهٔ او پر از نوکر و مستخدم بود ولی خودش هنوز از خواب برنخاسته بود اما پیغام داد که چند دقیقهٔ بعد حاضر است مرا بپذیرد و به‌راستی چند دقیقهٔ بعد مرا با خوش‌رویی و خوشامدگویی به حضور پذیرفت. طرز سلوک و رفتار وی شرقی بود، اما لباس‌هایش بیشتر اروپایی بود تا ایرانی و ساعت مچی‌اش را طوری بسته بود که نمایان باشد. کلاه پشمی سیاه او کاملاً ایرانی و به شکل سرپوش‌های گوی‌مانند عهد ساسانی بود و من ملاحظه کردم که این نوع کلاه از مشخصات خاص مردم این ناحیه است. به عنوان مهمان‌نوازی دستور داد برایم چای آوردند و سؤالات متعددی از من کرد تا آنکه زمان رفتن رسید و من از وی اجازهٔ مرخصی خواستم. او دو نفر سوار مسلح همراه من کرد تا در قسمتی از راه که کمین‌گاه راهزنان بود محافظ ما باشند. این محافظان فایده‌ای برای ما نداشتند جز آنکه گاه و بیگاه اسب‌های خود را در اطراف دستهٔ ما به جست و خیز و می‌داشتند و گرد و خاک بر پا می‌کردند و به سوی راهزنان خیالی که می‌گفتند در میان تپه‌ها پنهان هستند تیر می‌انداختند. چون از آخرین گردنه گذشتیم بسیار خوشحال شدم که از شر این ملازمان راحت و بدون آنها به دشتی که شهر گلپایگان در آن قرار داشت سرازیر گشتیم.» [جکسن، سفرنامه جکسن، ۲۹۰]<sup>(۱)</sup>

---

۱- از خوانندگان فاضل و فرهنگ‌دوست خواهشمند است چه در زمینه سفرنامه‌هایی که احیاناً به دست نگارنده نرسیده و چه از نظر منابع و نوشته‌های چاپ نشده و اسناد و عکس و ... درباره این منطقه چنانچه اطلاعات و اسنادی در دست دارند، به شیوهٔ مرضیهٔ یاریگری و فرهنگ‌پروری، وجود این‌گونه اسناد و اطلاعات را از طریق تهران، صندوق پستی ۱۷۴۴۵/۱۲۷ با نگارنده در میان نهند. بدیهی است که از این اطلاعات و اسناد و عکس‌ها به نام صاحبان و یاری‌دهندگان بزرگوار استفاده خواهد شد.



## منابع و مأخذ

- ۱- اداره فلاح و صنعت، احصائیه محصولات فلاحی ایران در سال ۱۳۱۰، تهران، ۱۳۱۱.
- ۲- اصلاح عربانی، ابراهیم، راهنمای شهرستان‌های ایران، تهران، انتشارات فار، ۱۳۵۴.
- ۳- بروکش، هیزیش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه مهندس کردیچه، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۸.
- ۴- چریکف، سیاحتنامه موسیو چریکف، ترجمه آبکار مسیحی، به کوشش علی اصغر عمران، تهران، انتشارات کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۸.
- ۵- دایره جغرافیایی ارتش، فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۱، تهران، ۱۳۲۸.
- ۶- سازمان برنامه و بودجه، سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ (شهرستان خمین).
- ۷- سعیدیان، عبدالحسین، دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، تهران، انتشارات کلمه، ۱۳۶۰.
- ۸- فلاندن، اوژن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نورصادقی، تهران، انتشارات اشرافی، چاپ سوم، ۱۳۵۶.
- ۹- فوریه، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران، شرکت چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۵۱.
- ۱۰- کیهان، جغرافیای طبیعی ایران، تهران، ۱۳۱۱.
- ۱۱- گابریل، آلفونس، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه خواجه‌نوری، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۸.
- ۱۲- محتاط، محمدرضا، سیمای اراک، تهران، نشر آگه، ۱۳۶۸.
- ۱۳- ناصرالدین‌شاه، سفرنامه ناصرالدین شاه به عراق عجم، تهران، دارالطباعة خاصه دولتی، ۱۳۱۱ ه.ق.
- ۱۴- وزارت کشور، مشروح آمار به دست آمده از سرشماری عمومی کشور در آبان‌ماه ۱۳۳۵، جلد ۷، (حوزه سرشماری گلیایگان)، تهران، ۱۳۳۸.

## منابع مربوط به کمره (شهرستان خمین)

- ۱- سیدین، علی، «سلف‌فروشی (در روستاهای خمین)»، دفتر روستا، سال چهارم، شماره ۲، خرداد، ۱۳۵۰.
- ۲- فرهادی، مرتضی، «جغرافیای تاریخی کمره»، ماهنامه آینده، سال دهم، شماره‌های ۱۰ و ۱۱ (دی و بهمن ۱۳۶۳) و سال دوازدهم، شماره‌های ۹ و ۱۰ (آذر و دی ۱۳۶۵).
- ۳- فرهادی، مرتضی، «کبوترخانه‌های کمره»، ماهنامه زیتون، شماره ۲۵ (تیرماه ۱۳۶۲)، وزارت کشاورزی و عمران روستایی و ماهنامه سنبله، شماره‌های ۱۷ و ۱۸، فروردین و خرداد ۱۳۶۹.
- ۴- فرهادی، مرتضی، «فرهنگ آب و هوایی در کمره»، ماهنامه فروهر، شماره ۵، مهر ۱۳۶۲.
- ۵- سرمدی، علی محمد، «گزیده‌ای از گویش کمره‌ای»، نامه فرهنگ ایران، دفتر دوم، ۱۳۶۶، تهران، بنیاد نیشابور.
- ۶- فرهادی، مرتضی، «سابقه تاریخی و معناشناسی نام خمین»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال سوم، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۶۸.
- ۷- فرهادی، مرتضی، «واره، نوعی تعاونی سنتی کهن و زنانه در کمره»، نامه فرهنگ ایران، دفتر سوم، ۱۳۶۸، تهران، بنیاد نیشابور و ماهنامه سنبله، شماره‌های ۱۳ و ۱۴ (آبان و دی ۱۳۶۸).
- ۸- فرهادی، مرتضی، نامه کمره، (دو جلد)، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.

- ۹- فرهادی، مرتضی، «پیشینه تاریخی خمین»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۴.
- ۱۰- فرهادی، مرتضی، «ترانه‌های کارمشک‌زنی در روستاهای کمره (شهرستان خمین)»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۷۶.
- ۱۱- رجبی، محمدحسین، «رجال کمره»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۴.
- ۱۲- محمدی، مهدی، «تحولات فضایی محدوده بافت تاریخی خمین»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۴.
- ۱۳- فرهادی، مرتضی، «معرفی ابزارها در مجموعه سنگ‌نگاره‌های صخره‌ای نویافته در تیمره»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۵ و ۶، بهار و تابستان ۱۳۷۵.
- ۱۴- سرمدی، علی‌محمد، «بررسی تطبیقی برخی وازگان‌گوش کمره‌ای با دیگر‌گوش‌های ایرانی»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۵ و ۶، بهار و تابستان ۱۳۷۵.
- ۱۵- محمدی، مهدی، «بررسی موجودیت ساختاری خانه تاریخی حضرت امام (ره) در خمین»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۷ و ۸، پاییز و زمستان ۱۳۷۵.
- ۱۶- محمدی، مهدی، «برخی ویژگی‌های بیت تاریخی حضرت امام (ره) در خمین»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۱۳ و ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۷۷.
- ۱۷- فرهادی، مرتضی، «فرهنگ ماکیاندری در روستاهای کمره»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۱۵ و ۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۷.
- ۱۸- محمدی، مهدی، «بسط مکانی عشایر بختیاری در خمین»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۱۵ و ۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۷.
- ۱۹- سرافرازی، رضا، «از خمابین تا خمین (اجمالی بر جامعه‌شناسی مشاغل، گروه‌ها و طبقات اجتماعی)»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۱۵ و ۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۷.
- ۲۰- سرمدی، علی‌محمد، «ارابه و ارابه‌سازی در خمین»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۱۵ و ۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۷.
- ۲۱- سیدین، علی، «صنعت تیغ‌سازی در خمین»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۱۵ و ۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۷.
- ۲۲- سرافرازی، رضا، «آسیاب‌های کمره و پیشینه آسیاب‌های آبی در ایران»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره‌های ۵ و ۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۳.
- ۲۳- فرهادی، مرتضی، «هنر پیش از تاریخ در استان مرکزی»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۱۳ و ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۷۷.
- ۲۴- فرهادی، مرتضی، «موزه‌هایی در باد، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۷.
- ۲۵- فرهادی، مرتضی، «لیلان کانون روستاهای ارمنی‌نشین کمره»، فصلنامه آپاگا، شماره‌های ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۷۹.
- ۲۶- کاظمی دهقی، قاسم، «قالی بند ریحان»، فصلنامه راه‌دانش، شماره‌های ۱۳ و ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۷۷.
- ۲۷- آیت، محمدعلی، تاریخ سیاسی - اجتماعی خمین (از صفویه تا انقلاب اسلامی)، اراک، انتشارات پیام دیگر، ۱۳۸۰.
- ۲۸- مرادی‌نیا، محمدجواد، خمین در انقلاب (رخدادهای انقلاب اسلامی در خمین)، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۷.